



فلسطینی و جنگ‌های خونینی در منطقه در پی داشت، کار رسیدگی به برپائی کیان غاصب را بر عهده سازمان ملل متحد واگذار کرد. این در حالی است که سه دهه پیش از اعلام رسمی موجودیت این کیان، و در سال ۱۹۱۷ با صدور منشور جیمز بالفور، کار صدور قطعنامه سال ۱۹۴۷ مجمع عمومی را طراحی و کارگردانی کرده بود. سازمان ملل با این رویکرد نقش انگلیس را پایان یافته تعبیر کرد و قضیه فلسطین را در بست به دست آمریکا سپرد.

با وجودی که در قطعنامه مزبور بر لزوم برپائی دو دولت فلسطینی و یهودی در فلسطین تصریح شده است، ولی نباید فراموش کرد که جوج بوش و گوردون براون در سخنانشان در کنست اسرائیل به هیچ وجه به موضوع برپائی دولت فلسطینی اشاره نکردند. کلیمنت آتلی نخست وزیر وقت انگلیس در آن برهه به طوری زیرکانه و شیطنت آمیز با قطعنامه تقسیم فلسطین برخورد کرد که برای بسیاری از دولت‌های جهان قابل تصور نبود. او در ظاهر از رأی دادن به این قطعنامه خودداری کرد ولی پشت پرده از همپیمانان و کشورهای مشترک المنافع خواست قاطعانه به این قطعنامه رأی مثبت دهند. در حالی که هاری ترومن رئیس جمهوری وقت آمریکا با اصرار به نمایندگان سایر کشورهای عضو فشار وارد آورد به قطعنامه تقسیم فلسطین رأی مثبت دهند.

با وجودی که فلسطینی‌ها و اعراب با این قطعنامه به مخالفت برخاستند، ولی غربی‌ها آن را منصفانه، اخلاقی و قانونی عنوان کردند. در این میان یهودیان بیدرتنگ این قطعنامه را پذیرفته و آن را نخستین گام برای تحقق رؤیای دیرینه‌شان مبنی بر ایجاد اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات دانستند. اعراب و فلسطینی‌ها

**آمارهای مستند از کشتارها و قتل عام‌های فلسطینی‌ها حاکی است که گروه‌های صهیونیستی از سال ۱۹۳۷ تا زمان اعلام موجودیت کیان غاصب حدود ۵۷ کشتار فجیع در شهرها و روستاهای فلسطین مرتکب شدند و هزاران زن و مرد و کودک فلسطینی را به طرز فجیعی به شهادت رساندند. افرادی همچون بن گوریون، آرئیل شارون، اسحاق رابین، اسحاق شامیر، مناخم بگین و شیمون پرز بر این جنایات نظارت داشتند.**

میلون‌ها انسان بیگانه مرتکب شدند، و یک ملت را از سرزمین خود ریشه‌کن کرده و در کشورهای گوناگون جهان آواره کردند، این ادعاهای پوچ را در چارچوب عوامفریبی به خورد ملت‌های جهان می‌دهند. این در حالی است که سران غرب از هر تلاشی برای جدائی دین از سیاست و جدائی دولت از کلیسا فروگذار نیستند.

با این وصف این پرسش به ذهن می‌رسد که چرا سران دولت‌های استعمارگر همچون انگلیس، فرانسه و آمریکا نمی‌خواهند پاسخ دهند که چرا ملت‌های عرب و مسلمان همواره از غرب متجاوز متفرند؟ برای پاسخ به این پرسش باید گفت که دولت‌های غربی با تحمیل قطعنامه مؤرخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷ بر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مبنی بر تقسیم سرزمین فلسطین، بزرگترین جنایت تاریخ را مرتکب شدند. در آن مرحله، دولت انگلیس به منظور شانه خالی کردن از مسئولیت اخلاقی عواقب وخیم و فاجعه آمیز ایجاد میهن قومی برای یهود که آوارگی میلیون‌ها

در حقیقت فاجعه فلسطین از لحظه پیدایش آن در سال ۱۹۴۸، گریبانگیر میلیون‌ها فلسطینی، لبنانی، سوری، مصری، اردنی و ده‌ها میلیون مسلمان و عرب، اعم از سنی و شیعه و سایر ملت‌های جهان شده، و تنها به ملت فلسطین محدود نبوده است. در طول سالیان گذشته هرگاه ملت‌های لبنان و فلسطین مورد حمله‌های تجاوزگرانه رژیم صهیونیستی واقع می‌شدند، ملاحظه می‌کردیم که موج همبستگی ملت‌های گوناگون جهان با مقاومت مردم لبنان و فلسطین از کشورهای اروپائی گرفته تا قاره‌های آمریکای شمالی و جنوبی بره می‌افتاده است. به طور مثال در پی جنایات وحشیانه صهیونیست‌ها در سال گذشته در نوار غزه تاکنون چندین کاروان کمک‌های مردمی از کشورهای اروپائی وارد غزه شده و این نشان می‌دهد که همه ملت‌های آزاده جهان به نوعی از جنایات مستمر صهیونیست‌ها به شدت رنج می‌برند.

البته نباید فراموش کرد که غربی‌ها و صهیونیست‌ها از دیرباز به موضوع غصب فلسطین ابعاد دینی بخشیده و این سرزمین را میهن موعود قوم یهود عنوان کرده‌اند. به طور مثال جرج بوش رئیس جمهوری پیشین آمریکا روز ۲۰/۵/۱۵ طی سخنانی در کنست رژیم صهیونیستی در قدس به مناسبت شصتمین سال برپائی کیان غاصب، به وجود آمدن «اسرائیل» را نشانه تحقق وعده‌ای که خدا به ابراهیم و موسی و داود داده بود، یاد کرد.

گوردون براون نخست وزیر انگلیس نیز روز ۲۱ ژوئیه همان سال طی سخنانی در کنست رژیم صهیونیستی برپائی این رژیم را نشانگر تحقق وعده‌های الهی عنوان کرد. شکی نیست که سران دولت‌های غربی و سران محافل صهیونیسم به منظور توجیه جنایتی که در حق

## القسام، انگلیس و صهیونیسم را دشمن مشترک امت اسلامی می‌دانست ...

حسن خامه یار

درآمد

در برخی از گزارش‌ها و مصاحبه‌های این شماره به نقش رژیم‌های دست‌نشانده عرب در زمینه سازی پیدایش رژیم صهیونیستی در فلسطین اشاره شده است. در این مقاله سعی کردیم نقش دولت‌های انگلیس و آمریکا در بروز ترازدی ملت فلسطین را بررسی کنیم. زیرا بحران فلسطین که مسلمانان و سایر ملت‌های آزاده جهان را آندوهگین کرده، مسئله‌ای نیست که به سادگی بتوان از آن گذشت. این بحران که از اوایل قرن گذشته میلادی آغاز شده امکان دارد تا ده‌ها سال آینده ادامه پیدا کند مگر اینکه که ملت‌های مسلمان با پشتیبانی نیروهای مقاومت لبنان و فلسطین بتواند معادلات منطقه را دگرگون نمایند و طومار رژیم صهیونیستی را محو و نابود کنند. به همین دلیل شهید عزالدین القسام روبروئی با دشمن مشترک ملت فلسطین، یعنی استعمارگران انگلیسی و صهیونیست‌های غاصب رادر سرلوحه برنامه‌های جهادی خود قرار داده بود.





اعلام کردند که این قطعنامه منصفانه، اخلاقی و قانونی نیست، بلکه نماد تجاوزگری، بیعدالتی و پایمال کردن حقوق صاحبان اصلی این سرزمین است. باوجودی که یهودیان مهاجر در زمان صدور قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد حدود ۳۰ درصد جمعیت فلسطینیان را تشکیل می‌دادند، و در اقلیت بودند، ولی به موجب این قطعنامه حدود ۱۳ هزار و ۴۰۰ کیلومتر مربع از اراضی فلسطین به آن‌ها واگذار شد. ولی یهودیان در جریان جنگ سال ۱۹۴۸ حدود ده برابر این مساحت را به تصرف خود در آوردند. دولت‌های غربی اکنون مقاومت مردم فلسطین برای استرداد حقوق و اراضی غصب شده‌شان را اقدامی تجاوزکارانه می‌خوانند، و جنگ افروزی‌ها و جنایات مستمر صهیونیست‌ها از سال ۱۹۴۸ تاکنون در فلسطین و سرزمین‌های مجاور را اقدامات دفاعی عنوان می‌کنند.

تصویب طرح تقسیم فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دست سازمان‌های تروریستی صهیونیستی همچون هاگاناه و ارگون و اشرن را برای آغاز کشتار فلسطینی‌ها به منظور پراکنده سازی و بیرون راندن آن‌ها از مناطق مسکونی‌شان باز گذاشت. در نتیجه این کشتارهای هولناک که تا زمان برپائی کیان غاصب در تاریخ ۱۹۴۸/۵/۱۴ ادامه یافت هزاران فلسطینی قتل عام شدند و ده‌ها هزار تن دیگر به کشورهای همسایه پناه بردند. صهیونیست‌ها با کشتارهای دستجمعی، همچنین صدها شهر و روستای فلسطین را به تصرف خود درآوردند.

در آن برهه اولین جنگ نظامی ارتش‌های مشترک دولت‌های عرب با ارتش رژیم صهیونیستی که روز ۱۹۴۸/۵/۱۵ آغاز شد، تراژدی ملت فلسطین را پیچیده‌تر کرد. اصولاً سرنوشت جنگ قبل از آغاز آن به نفع «دولت نوپای اسرائیل» رقم خورده بود. زیرا

دولت‌هایی که در این جنگ شرکت کردند، دست نشانده بودند و اجازه نداشتند از دستورات استعمارگرانی که آن‌ها بر مسند قدرت نشانده بودند نافرمانی نمایند. لذا با دامن زدن به جنگ می‌خواستند خشم ملت‌های عرب را فرو نشانند.

سران دولت‌های غربی نمی‌خواهند بپذیرند که از میان ۱۹۹ نماینده اقلیت یهودی جهان که در اولین کنگره یهود در سال ۱۸۹۷ در شهر بازل سوئیس برگزار شد و جنبش صهیونیسم را تأسیس کردند فقط دو نفرشان از اقلیت یهودی ساکن فلسطین بودند. همچنین از میان ۳۷ تن از سران جنبش صهیونیسم که در تاریخ ۱۹۴۸/۵/۱۴ در تل‌آویو جلسه تشکیل دادند و منشور استقلال «اسرائیل» را اعلام کردند، تنها یک نفرشان متولد فلسطین بوده است. این نشان می‌دهد که پدیده صهیونیسم یک پدیده محلی یا یک جنبش استقلال طلبانه نبوده است. این جنبش از آنسوی قاره‌های دنیا به فلسطین آمده و ماهیت استعمارگرانه دارد. صهیونیسم، هرگز یک جنبش قومی و ملی یا ضد استعماری مانند سایر جنبش‌های آزادی بخش در کشورهای جهان سوم نبوده است. چه این جنبش از درون قدرت‌های استعماری و استکباری برانگیخته شده است. سران جنبش صهیونیسم نه در فلسطین بلکه در لندن، پاریس، نیویورک و مسکو مستقر بودند، و طرح‌های خود را با قدرت‌های استعمارگر هماهنگ می‌کردند. نظر به اینکه سران جنبش بین‌المللی صهیونیسم در دوران قیمومیت انگلیس بر فلسطین در لندن سکونت داشتند، یک شهروند فلسطینی حق دارد بپرسد که چگونه است که سران

**القسام زود هنگام ارتباط تنگاتنگ جنبش صهیونیستی با استکبار جهانی را شناخت و هجوم مهاجران یهودی به فلسطین در آغاز قرن بیستم را نشانگر سرآغاز توطئه شوم و بزرگی می‌دانست که در آینده موجودیت امت اسلامی را هدف قرار می‌دهد. او به خوبی می‌دانست که امیدی به خانواده‌های فئودال و مرفه جامعه نیست و این تنها توده‌های زحمتکش مردم پرچمدار جهاد و مبارزه هستند، و قادرند سرنوشت این مبارزه را رقم زنند.**

این جنبش در لندن سکونت داشتند و برای استقلال «اسرائیل» بر ضد استعمار انگلیس مبارزه می‌کردند؟ آیا می‌توان باور کرد که جواهر لعل نهرو یا گاندی در لندن مستقر بوده باشند و برای استقلال کشورشان از استعمار انگلیس مبارزه کنند؟ شکی نیست که مراکز اصلی جنبش صهیونیستی در کشورهای استعماری بوده و به جمع آوری کمک‌های مالی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین تلاش می‌کردند.

در بررسی هویت، ماهیت و طرز تفکر سران جنبش صهیونیستی به این نتیجه می‌رسیم که این جنبش ریشه در سکولاریسم، سوسیالیسم، ناسیونالیسم و نژاد پرستی کینه توزانه دارد. یهودیان به دلیل تبعیض، حقارت، نفرت، سرکوب، ترس، ذلت و تبعید دستجمعی اجباری که طی سالیان متمادی از سوی کلیسای مسیحیت اروپا با آن مواجه بودند آرزو داشتند از این وضعیت نجات پیدا کنند، و دولت‌های اروپایی به طور مشروط به آنان کمک کردند. ناعیم گیلادی نویسنده یهودی و مخالف رژیم صهیونیستی در کتابی که تحت عنوان «رسوایی‌های بن‌گوریون» نوشته و سال گذشته در بیروت انتشار یافته، گفته است که کشتار یهودیان اروپا و سایر مناطق جهان براساس هماهنگی بین سران جنبش صهیونیستی و دولت‌های اروپایی صورت گرفت، تا یهودیان را با ترس و ارعاب به هجرت به فلسطین وادار نمایند.

در دوران قیمومیت انگلیس بر فلسطین همه احزاب دینی و سکولار صهیونیست شعار یکسانی را مطرح کردند که سرزمین اسرائیل طبق کتاب تورات متعلق به یهودیان است. به طور مثال حیییم وایزمن، این دانشمند ملحد در دیدار و گفت و گو با کمیته سلطنتی انگلیس در فلسطین گفت که سند مالکیت این سرزمین، وعده الهی است. این در حالی است که بن‌گورین سوسیالیست و سکولار که گوشت خوک می‌خورد گفته بود که سند حاکمیت یهود بر این سرزمین کتاب تورات است.

در حقیقت صدور منشور بالفور وزیر خارجه وقت انگلیس در سال ۱۹۱۷، نقطه عطف سرنوشت سازی برای تحقق رؤیاهای جنبش صهیونیستی بود. این منشور که از سوی قدرتمندترین کشور دنیا در آن مرحله صادر شد، در شکل دهی و پیدایش رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ نقش اساسی داشت. در حال حاضر نیز اظهارات بالفور در سخنان و رفتار دولتمردان انگلیس به روشنی تجلی یافته است. بالفور در سال ۱۹۱۹ گفته بود: «اگر گرایش صهیونیسم برای تصرف فلسطین بر حق یا ناحق باشد، ولی به هر حال این رؤیای تاریخی می‌تواند در آینده آرزوهای غرب را برآورده کند. تحقق این آرزوها بیش از سرنوشت هفتصد هزار فلسطینی که در این سرزمین تاریخی سکونت دارند، اهمیت دارد. قدرت‌های بزرگی که در مجمع ملت‌ها عضویت دارند، برای سرپرستی انگلیس بر فلسطین مایل نیستند با مردم بومی این سرزمین مشورت نمایند». نگاه کنید اکنون نیز که حدود ۹۰ سال از صدور منشور بالفور گذشته است، استکبار جهانی توجهی به خواسته‌های بر حق ملت فلسطین ندارد. هرگز نمی‌خواهد ملت فلسطین را برسمیت بشناسد.

حاکمیت نظامی انگلیس بر فلسطین بیش از سایر قدرت‌های استعماری آن مرحله جهان ویرانگر بوده است. جنایت انگلیس در فلسطین به مراتب بدتر از جنایات فرانسویان در الجزایر و ایتالیایی‌ها در لیبی بوده است. مردم فلسطین از سال ۱۹۱۷ با دو دشمن مشترک انگلیسی و صهیونیستی مواجه بودند. بن‌گوریون و سران اقلیت یهودی در فلسطین برای تشکیل ارتش مخفی به منظور دفاع از انبوه مهاجران



کشتار روستای دیر یاسین



انتقال یابند. در منابع تاریخی آمده است که هدف از برگزاری نشست بلتمور، اعلام همزمان جنگ سیاسی بر ضد دولت انگلیس و اعلام جنگ نظامی بر ضد فلسطینی‌ها بود. بن گورین در این نشست سران جامعه یهودی آمریکا را ملزم کرد تا همه امکانات خود را برای رویارویی با انگلیس و فلسطینی‌ها بسیج کنند.

پیش از سال ۱۹۴۴ به ویژه در سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۶ که انقلاب مردم فلسطین به اوج رسیده بود.

عملیات تروریستی سازمان‌های صهیونیستی فقط متوجه

فلسطینی‌های بیدفاع بود. در آن مرحله سازمان‌های هاگانه و ارگون و اشترن برای اولین بار تاکتیک‌های جنایتکارانه و شیطنت آمیز بر ضد فلسطینی‌ها بکار گرفتند. بازارها، میادین شهرها، ایستگاه‌های اتوبوس شهری و فروشگاه‌ها را به وسیله مواد منفجره بمب گذاری می‌کردند. ولی در آن آستانه پایان قیومیت انگلیس بر تقسیم فلسطین و اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی حملات نظامی سازماندهی شده صهیونیست‌ها به شهرها و روستاهای فلسطینی ابعاد وحشتناکی به خود گرفت. انگلیسی‌ها که مأموریت‌شان را مبنی بر تقویت موقعیت نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یهودیان در فلسطین به طور کامل انجام داده بودند. در برابر کشتار فلسطینی‌ها به طرز زننده، بی‌تفاوتی نشان می‌دادند. گرداننده بی‌رحم و بی‌رقیب همه این جنایات شخص دیوید بن گوریون اولین نخست وزیر رژیم صهیونیستی بود، که در صحنه خاورمیانه و در اوج بزبدلی و زبونی سران و پادشاهان عرب حرف اول را می‌زد.

با وجودی که برخی سازمان‌های تروریستی صهیونیست گاه و بیگاه به مراکز نظامی انگلیس حمله می‌کردند، ولی بن گوریون با وجودی که با انگلیسی‌ها اختلاف نظر داشت اما فلسطینی‌ها و اعراب را دشمن شماره یک قوم یهود می‌دانست. او در آستانه اعلام موجودیت کیان غاصب، تاریخ مصرف انگلیسی‌ها را پایان یافته تعبیر می‌کرد که بایستی از سر راه تشکیل «دولت اسرائیل» برداشته شود. لذا پس از توقف جنگ

جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، زنگ برپائی کیان غاصب در اراضی تحت تصرف یهودیان در فلسطین به صدا در آمد. بر این اساس تلاش دامنه دار صهیونیست‌ها برای اخراج نظامیان انگلیسی از فلسطین آغاز گردید. اما نه با روش‌های نظامی. بلکه از طریق فشار لابی یهودی آمریکا بر دولتمردان این کشور و سپس فشار کاخ سفید بر لندن، و تعرض

سران جنبش صهیونیستی ریشه در سکولاریسم، سوسیالیسم، ناسیونالیسم و نژاد پرستی کینه توزانه دارند. یهودیان به دلیل تبعیض، حقارت، نفرت، سرکوب، ترس، ذلت و تبعید دستجمعی اجباری که طی سالیان متمادی از سوی کلیسای مسیحیت اروپا با آن مواجه بودند آرزو داشتند از این وضعیت نجات پیدا کنند، و دولت‌های اروپائی به طور مشروط به آنان کمک کردند.

یهودی اروپائی که به فلسطین می‌آمدند در سال ۱۹۲۹ بسا انگلیس وارد مذاکره شد و در نتیجه این مذاکره ارتش سری هاگانه را پایه گذاری کرد. زمانی که این ارتش به حد کافی توان یافت و به انواع اسلحه مجهز شد. بن گوریون کوشید انگلیس را دور بزند و به سوی آمریکا گرایش پیدا کند.

در حقیقت انعطاف پذیری به سوی قدرت‌های بزرگ، یکی از مهمترین ویژگی‌های جنبش صهیونیستی را تشکیل می‌دهد. به طور مثال مالکولم ماکدونالد وزیر مستعمره‌های انگلیس در سال ۱۹۳۹ با بن گوریون ملاقات کرد و از او پرسید که نظامیان انگلیس تا چه زمان باید از اقلیت یهودی در فلسطین حمایت کنند؟ بن گوریون با خونسردی به او پاسخ داد که یهودیان از این پس نیازی به کمک انگلیس ندارند. ماکدونالد برای اینکه دیدگاه بن گوریون را تست کند دوباره از او پرسید اگر ارتش عراق از سمت شرق به اقلیت یهودی فلسطین حمله کرد شما چه واکنشی نشان می‌دهید؟ بن گوریون به او گفت که از یهودیان آمریکا کمک میطلبید!

زمان زیادی نگذشت تا اینکه بن گورین که ریاست اتحادیه کارگران یهودی در فلسطین را بر عهده داشت، با امضای معاهده بلتمور در ماه مه سال ۱۹۴۲، به جای انگلیس، لابی یهودی آمریکا را متولی امور یهودیان جهان و دفاع از جنبش صهیونیستی کرد. این معاهده به این دلیل معاهده بلتمور نامیده شد که نشست سران یهودی جهان در هتلی به همین نام در شهر نیویورک برگزار شده بود. در این نشست تصمیم گرفته شد که پس از توقف جنگ جهانی دوم، ده‌ها هزار تن از یهودیان آمریکا زیر نظر آژانس یهود به فلسطین



به ناوگان انگلیس در دریای مدیترانه و براه انداختن جنگ گسترده تبلیغاتی مبنی بر اینکه دولت انگلیس به یهودیان نجات یافته از جنگ‌های اروپا اجازه انتقال به فلسطین را نمی‌دهد.

آمارهای تهیه شده توسط مراکز پژوهشی بین المللی از کشتارها و قتل عام‌های فلسطینی‌ها که گروه‌های تروریستی صهیونیستی از سال ۱۹۲۷ تا زمان اعلام موجودیت کیان غاصب در سال ۱۹۴۸ مرتکب شدند، حاکی است که صهیونیست‌ها در این مدت حدود ۵۷ کشتار فجیع و تجاوزکارانه و تخریب در شهرهای قدس، الخلیل، حیفا، یافا، بئر السبع، طبریه، صفد، غزه و ده‌ها روستای فلسطینی نشین از جمله دیر یاسین، کفر قاسم، عین الزیتون، سعسع، والطیره مرتکب شدند که در نتیجه آن هزاران زن و کودک و جوان و بزرگسال فلسطینی به طرز فجیعی به شهادت رسیدند یا زنده به گور شدند. افرادی همچون بن گوریون، آریئل شارون، اسحاق رابین، اسحاق شامیر، مناخس بگین و شیمون پرز بر این جنایات نظارت داشتند. صهیونیست‌ها با این قتل عام‌ها، فضای رعب و وحشت در دل فلسطینی‌ها ایجاد کردند و با این شیوه چند میلیون شهروند بومی را از سرزمین خود رانده و در کشورهای همسایه آواره کردند.

این در حالی است که انگلیس در آخرین سال‌های اشغال فلسطین، حدود یکصد هزار سرباز مجهز به انواع اسلحه زرهی و هوایی در این سرزمین مستقر کرده بود، و این قدرت را داشت تا از ارتکاب این قتل عام‌ها توسط صهیونیست‌ها جلوگیری کند. ولی برخی کارشناسان فلسطینی بر این باورند که در پی توافقی که بین بن گوریون و لابی صهیونیستی آمریکا صورت گرفت، هاری ترومن رئیس جمهوری وقت آمریکا به دولت انگلیس فشار وارد آورد تا دست یهودیان را برای کشتار فلسطینی‌ها باز بگذارد.

پژوهشگران فلسطینی تأکید کرده‌اند با وجودی که محافل صهیونیستی، مردم بومی فلسطین را بیگانگانی می‌خوانند که به طور غیر قانونی در سرزمین فلسطین زندگی می‌کنند. ولی تعجب آور این است که بن گورین در پی مطالعات ۱۶ ساله درباره تاریخ فلسطین در کتابخانه عمومی نیویورک به این نتیجه رسیده که کشاورزان فلسطینی نسل واقعی عبرانیان قدیم هستند که از زمان حضرت موسی (ع) در فلسطین زندگی



■ کودکان فلسطینی در غزه



لذا مناسب دید که با طرح مشترک دو دشمن مشترک، یعنی غرب استعمارگر و صهیونیسم متجاوز در میدان اصلی رویارویی بجنگد. پس از ناکامی تحقق اهداف و آرمان‌های جنبش‌های فلسطینی در پی امضای قرار داد ننگین اوسلو، همه آموختند که شیخ شهید عزالدین القسام راه صحیح رویارویی را می‌پیموده و ملت فلسطین تنها با پیمودن راه مبارزه و جنگ مسلحانه

برگزید. و شعار «مسلمانان زحمتکش پیشگامان جنگ مسلحانه» را ملاک عمل آنان قرار داد.

با جوی که شیخ شهید، جهاد مسلحانه و مبارزه سیاسی را سر لوحه خود قرار داده بود، ولی از فعالیت‌های سیاسی و گسترش آگاهی و مبارزه با بیسوادی غافل نبود. او در آغاز سال ۱۹۳۵ و در چارچوب مبارزات خستگی ناپذیر موفق شد پنج کمیته سازمانی در درون تشکیلات خود به وجود بیاورد که عبارتند از: «کمیته تبلیغات، کمیته تدارکات، کمیته آموزش نظامی، کمیته اطلاعات و کمیته روابط خارجی». این کمیته‌ها در شکل‌گیری و سازماندهی مبارزه نقش تعیین کننده داشتند. او با شناختی که از حال و وضع امت در آن مرحله داشت، به هیچ وجه به پیروزی بر دشمن و توقف روند مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین، امیدی به دل نبسته بود. ولی معتقد بود که با ایثار و فداکاری و نثار خون سرخ خود می‌تواند دامنه آگاهی و قیام امت را گسترش دهد. امیدوار بود با این حرکت بتواند راه آزادی و استقلال و عزت را برای نسل‌های آینده ترسیم کند.

القسام در آستانه قیام و حرکت به سوی جنگ‌های یبعد، از مفتی وقت فلسطین حاج امین الحسینی تقاضا کرد تا در مناطق مرکزی و جنوبی فلسطین نیز انقلاب مسلحانه همگانی اعلام نمایند. الحسینی به بهانه نبود آمادگی مردمی، این تقاضا را رد کرد، ولی پس از شهادت القسام و آغاز قیام همگانی به مردم پیوست. اما بسیار دیر شده بود. چون مبارزه با استعمارگری روباه صفت همچون انگلیس به رهبرانی شجاع و آگاه مانند شیخ عزالدین القسام نیاز داشت. باوجود مخالفت مفتی فلسطین به پیوستن به قیام القسام ولی القسام حرکتش را همراه تعداد اندکی از یارانش آغاز کرد تا به نشستگان تاریخ نشان دهد که راز و رمز جاودانگی در شهادت نهفته است.

اکنون پس از گذشت ۷۵ سال از شهادت القسام، ملاحظه می‌کنیم که از میان ملت فلسطین، افراد و گروه‌هایی پرچم این رادمرد را به دست گرفته‌اند و راه جنگ مسلحانه را در سایه تعلیم اسلام ادامه می‌دهند. در حالی که بسیاری از گروه‌های مبارز در این آزمون سقوط کرده و راه همزیستی مسالمت آمیز را با غاصبان و متجاوزان در پیش گرفته‌اند. اگر القسام از نظر مادی نتوانست به پیروزی برسد. ولی به آینده بسیار خوشبین بود. ■

در پرتو اعتقادات و شعارهای اسلامی می‌تواند به حقوق خود برسد. زیرا مردم به اعتقادات و باورهای دینی خود پایبند هستند، و نجات و عزت و سربلندی خود را در ادامه رویارویی با نماینده استعمار جهانی در فلسطین میدانند. گروه‌ها و سازمان‌های فلسطینی که سالیان درازی شعارهای رنگارنگ ناسیونالیستی و کمونیستی را ملاک عمل خود قرار دادند، در باتلاق گمگشتگی و سرخوردگی گرفتار شدند. صهیونیسم و قدرت‌های غربی که از تکمیل پروژه «اسرائیل» در فلسطین حمایت می‌کنند تاکنون حاضر نیستند هیچ کدام از حقوق ملت فلسطین به ویژه آوارگان و تشکیل دولت مستقل را برسمیت بشناسند. هم اینک نتایج و به گسترش شهرک سازی در کرانه باختری رود اردن و سیاست یهودی کردن قدس را ادامه می‌دهد.

شهید شیخ عزالدین القسام، زود هنگام ارتباط تنگاتنگ جنبش صهیونیستی با استعمار جهانی را شناخته بود، و هجوم سیل آسای مهاجران یهودی به سرزمین فلسطین در آغاز قرن بیستم را با حمایت انگلیس،

می‌کنند. تحولات و توطئه‌هایی که قضیه فلسطین در قرن گذشته با آن مواجه بوده، مردم و سایر جنبش‌های اسلامی و نهضت‌های آزادی بخش ملی فلسطین را متقاعد کرده که شیخ مجاهد شهید عزالدین القسام، راهکاری را در برابر آنان ترسیم نموده که برای حل قضیه فلسطین و دستیابی به حقوق از دست رفته بهترین راهکار است. راهکار مقاومت در برابر فزون خواهی صهیونیسم بین الملل و قدرت‌های استعمارگر غربی زیر سایه اسلام با شیوه جنگ مسلحانه برترین میراثی است که از این شهید برجای مانده است. شهید القسام، این روحانی متعهد که عمر پر برکت خود را در راه جهاد با استعمارگران فرانسوی و انگلیسی در سوریه و فلسطین گذارند و برای رویارویی با استعمارگران ایتالیایی در لیبی برنامه ریزی کرد می‌تواند برای همه ملت‌های آزادی خواه منطقه الگو و سرمشق باشد.

چند سالی از پیگیری مقررات اولین اجلاس سران محافل صهیونیستی جهان که در سال ۱۸۷۹ در شهر بازل سوئیس برگزار شد، و دولت‌های استعمارگر غربی بر آن مقررات تأیید زدند، نگذشته بود که مرحوم القسام هوشمندانه به عمق اهداف این توطئه پی‌برد، و قضیه فلسطین را قضیه مرکزی و اساسی اسلام و مسلمین اعلام کرد. او در دیدار با علما و شخصیت‌های جهان اسلام در مصر، ترکیه، سوریه، لبنان و فلسطین آنان را به چاره اندیشی و بسیج همه امکانات مسلمانان به منظور رویارویی با این خطر جدی فراخواند. ولی متأسفانه بسیاری از روحانیون و سران احزاب و شخصیت‌های سیاسی آن مرحله نه فقط به این فراخوانی ترتیب اثر نداده بلکه راه سازش یا بی‌تفاوتی را در پیش گرفتند، و القسام و تعداد اندکی از یاران او را تنها گذاشتند.

در شرایطی که سکوت و بی‌تفاوتی مرگبار بر آسمان فلسطین و جهان عرب حکمفرما بود، و استعمارگران غربی و صهیونیست‌ها به قلب جهان اسلام می‌تاختند، و نشانه‌های یورش یهودیان مهاجر به فلسطین نمایان شده بود، شیخ عزالدین القسام چگونه به آگاهی کامل و شناخت صحیح دست یافته بود. در کدام مکتب آموخت که طرح غصب سرزمین فلسطین، خطرناکترین پدیده توطئه و همدستی عوامل استعمار جهانی و صهیونیسم بین الملل در جهان اسلام میباشد؟ و جهاد در فلسطین به منظور ناکامی این توطئه باید در اولویت اهداف و برنامه‌های مسلمانان قرار گیرد؟

شکی نیست که این عالم مجاهد و آگاه به مسائل زمان فارغ التحصیل الازهر و شاگرد استاد توانا شیخ محمد عبده، همه رویدادهای ناشی از فروپاشی جهان اسلام و پراکندگی مسلمانان را درک کرده بود، بانویغ فکری خود پیامدهای تهاجم قدرت‌های غربی به سرزمین اسلام را تشخیص داده بود. به همین دلیل جهاد با استعمارگران فرانسوی را در سوریه نیمه کاره گذاشت و میدان جهاد و رویارویی را به جبهه فلسطین منتقل کرد، و به بسیج توده‌های فلسطینی و سایر مجاهدان عرب و مسلمان پرداخت. شهید عزالدین القسام خوب می‌دانست که سرنوشت رویارویی بین جهان اسلام و کفر جهانی در سرزمین فلسطین رقم می‌خورد.

**ناعیم گیلادی نویسنده یهودی و مخالف رژیم صهیونیستی در کتابی که تحت عنوان «رسوایی‌های بن گوریون» نوشته و سال گذشته در بیروت انتشار یافته، گفته است که کشتار یهودیان اروپا و سایر مناطق جهان براساس هماهنگی بین سران جنبش صهیونیستی و دولت‌های اروپایی صورت گرفت، تا یهودیان را با ترس و ارباب به هجرت به فلسطین وادار نمایند**

این پیر استعمارگر را نشانگر سرآغاز توطئه شوم و بزرگی می‌دانست که در آینده موجودیت امت اسلامی را هدف قرار می‌دهد. لذا بر اساس این درک و شعور راه مبارزه مسلحانه را در پیش گرفت. القسام همچنین به خوبی می‌دانست که امیدی به خانواده‌های فوندال و مرفه جامعه نیست و این قشر توانایی حمل اسلحه را ندارد، و این تنها توده‌های زحمتکش مردم پرچمدار جهاد و مبارزه هستند، و قادرند سرنوشت این مبارزه را رقم زنند، به همین دلیل زندگی میان مردم عادی را ترجیح داده و سازمان مسلح خود را از میان آنان